

اپوزیسیون عرفی و مسأله تجدد

حمید شوکت

فصلنامه مدرسه، ش ۵، بهمن ۸۵

چکیده: نویسنده در این مقاله در پی کالبد شکافی جنبش دانشجویی خارج از کشور، از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ می‌باشد. وی در ابتدا یک تاریخچه کلی از سیر پیدایش کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور بیان می‌کند و در بعضی از موارد به موضع‌گیری‌های این جنبش در مقابل رژیم و روند مبارزات انتقاد می‌نماید و با اشاره به رابطه این جنبش با نیروهای مذهبی به رهبری حضرت امام خمینی ره، نظرات اصلاحی خود را پیرامون این رابطه و شکل ماهوی آن بازگو می‌کند. در پایان نویسنده اعتقاد دارد به دلیل عدم شناخت کافی کنفدراسیون دانشجویان از تحولات داخلی در عصر پهلوی دوم، موضع‌گیری‌های این گروه از بنیان منطقی لازم برخوردار نمی‌باشند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاید یکی از شاخص‌های برجسته این انقلاب، هماهنگی و هم‌سویی جریان‌های عرفی اپوزیسیون با نیروهای مذهبی باشد. این همگامی به سابقه‌ای طولانی بازمی‌گردد. با شکست نیروهای اپوزیسیون در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دیکتاتوری ۲۵ ساله محمدرضا شاه را به دنبال داشت، موضع همکاری جریان‌های عرفی اپوزیسیون با نیروهای مذهبی که ریشه در انقلاب مشروطیت داشت، به باور عمومی جریان‌های عرفی بدل شد.

براین اساس، ارزیابی از اقدامات و نقطه نظرهای جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور، که برای سالیان متمادی مهم‌ترین جریان اپوزیسیون عرفی محسوب می‌شد، جایگاه ویژه‌ای کسب می‌کند. تأثیر این جنبش که تحت رهبری کنفدراسیون دانشجویان فعالیت

بازتاب اندیشه ۸۲

۳۰

اپوزیسیون
عرفی و
مسأله تجدد

می‌کرد تا آنجا بود که برخی، یکی از دلایل سقوط نظام سلطنت در ایران را نتیجه اقدامات آن سازمان می‌دانند. بی‌هیچ شبهه‌ای، یکی از وجوه بارز اندیشه و کردار کنفدراسیون تعلق خاطر آن سازمان به تجدد خواهی و مقوله پیشرفت بود. ارزیابی و تحلیل کنفدراسیون از پذیرش حق رأی عمومی و شرکت زنان در انتخابات که در نقد آنها بر «انقلاب سفید» محمدرضا شاه تجسم ویژه‌ای می‌یابد؛ چگونگی سنجش از روند پیشرفت و تحولات اقتصادی دوران شاه و نیز نحوه برخورد آن سازمان با نیروهای مذهبی و نقش آیت الله خمینی و سرانجام شورش پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، هر یک به نوبه خود شاهدی بر این مدعا هستند که جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور، به ویژه واپسین سال‌های نظام سلطنت در ایران، با نادیده انگاردن واقعیت‌های سرسخت اجتماعی، در حصار از پیش داور و حقیقت مطلق گرفتار آمده و خود را در چنبره معیارها و ارزش‌های پیش ساخته محبوس ساخته بود. کنفدراسیون اگر چه در مخالفت با قانون شکنی‌های رژیم شاه، در اعتراض به قراردادهای اسارت‌بار، در دفاع از حقوق پایمال شده مردم و سرانجام در کوشش برای نجات زندانیان سیاسی پرچمی بی‌لکه عرضه کرد؛ اما در زمینه‌های دیگری به کج راه رفت. نفی هر نوع پیشرفت اقتصادی در واپسین سال‌های حکومت محمدرضا شاه، بی‌اهمیت انگاشتن پذیرش حق رأی به زنان و سرانجام نگاه آن سازمان به نقطه نظرهای نیروهای مذهبی در مبارزه با دستگاه سلطنت در ایران که هر یک آینه‌ای از نبرد میان سنت و تجدد به شمار می‌آمدند، مباحثی هستند که در ارزیابی از چگونگی شکل‌گیری و رشد جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور نقشی قطعی بازی کرده‌اند. نقشی که بررسی نقادانه آن زمینه‌ای را فراهم می‌سازد تا به شناختی همه جانبه‌تر از اندیشه و کردار جنبش دانشجویان ایرانی در فاصله کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ دست یابیم. موضوع این نوشته پرداختن به این سه مبحث است.

از سال ۱۳۳۷ که فعالیت‌های دانشجویی رونق گرفت، دانشجویانی که قبلاً در فرانسه اقامت داشتند یا پس از کودتا به آن کشور آمده بودند، طرح تشکیل مجدد اتحادیه دانشجویان ایرانی را ریختند. در این میان بارشده و گسترش فعالیت اتحادیه دانشجویی، موضوع انتشار نشریه‌ای پیش آمد که لازم بود حلقه رابطه میان اتحادیه دانشجویان در کشورهای اروپایی باشد. با انتشار این نشریه که نامه پاریسی نام گرفت، دامنه فعالیت‌های دانشجویی گسترش یافت و سرانجام به برگزاری نخستین تدارکاتی در ۲۶ فروردین تا ۲۹ فروردین ۱۳۳۹ (۱۵ تا

۱۸ آوریل ۱۹۶۰) در باشگاه دانشجویان خارجی دانشگاه هایدلبرگ آلمان انجامید. اساس جلسه هایدلبرگ را دانشجویان هوادار جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا ریخته بودند. مدتی پس از کنگره تدارکی هایدلبرگ تا کنگره‌های بعدی که در لندن، پاریس و لوران تشکیل شد، کنفدراسیون رفته رفته پا گرفت و رشد کرد. از این فاصله تا سقوط نظام سلطنت در ایران، آن سازمان عملاً به مهم‌ترین جریان عرفی اپوزیسیون در برابر رژیم شاه بدل شد. دومین کنگره دانشجویان ایرانی در دی ماه ۱۳۳۹ در لندن تشکیل شد. مسأله معاف نمودن دیپلمه‌های کشور از خدمت نظام و وظیفه و شرکت آنان در مبارزه بایستی سواد و نیز اعطای حق رأی به زنان که جزء مصوبات کنگره لندن بود، چندی بعد جزء ارکان اصلی اصلاحاتی قرار گرفت که در ششم بهمن ۱۳۳۱، طی یک همه پرسی در ایران به رأی گذاشته شد.

در فاصله کوتاهی از شکل‌گیری و تحرک سازمان‌های دانشجویی، اپوزیسیون ایران در خارج از کشور روز به روز به مقابله هر چه بیشتر با رژیم ایران پیش رفت. آن چه در این رویارویی و کشاندن جنبش دانشجویی به عرصه مبارزه‌ای پی‌گیر و همه جانبه نقش قطعی بازی کرد، پیروزی و گسترش آوازه انقلاب کوبا و الجزایر بود. تحولی که تأثیری غیرقابل انکار بر اندیشه و روان جنبش دانشجویی و اپوزیسیون عرفی در خارج از کشور باقی گذاشت و آن را به سوی انقلاب و شیفتگی به دگرگونی اجتماعی سوق داد.

بی‌هیچ شبهه‌ای، اقدامات حکومت شاه که همواره در لفافه‌ای از جنجال و هیاهوی تبلیغاتی عرضه می‌شد و کارایی آن در فضای دیکتاتوری و استبداد رنگ می‌باخت، در گرایش اپوزیسیون عرفی به نادیده انگاردن گام مثبت رژیم ایران در اعطای حق رأی به زنان بی‌تأثیر نبود. اما پذیرفتن این واقعیت نمی‌بایست این حقیقت را نفی کند که اعطای حق رأی به زنان اقدام مثبتی است و این اقدام تا آن‌جا که در زمینه قوانین رسمی مملکت، آنان را در برخورداری از حقوق معینی با مردان برابر می‌شمارد، نه تنها قابل دفاع، بلکه به اعتبار سست کردن بندهایی که سالیان سال زنان ایران را از حقوق مسلم خود محروم ساخته بود، انقلابی به شمار می‌آید.

ارزیابی‌ها و چاره‌جویی‌های جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور پیرامون چیرگی بر دشواری‌های اقتصادی و گشودن راه رشد و پیشرفت، نه از واقعیت‌های ایران سرچشمه می‌گرفت و نه حاصل تحقیق و بررسی دقیق بود. آن چه در این زمینه عنوان می‌شد یا ساده‌انگارانه و دور از واقعیت و باکلی‌گویی‌هایی بود که نه تنها راه به جایی نمی‌برد، بلکه حاکی از

بازتاب اندیشه ۸۲

۳۲
اپوزیسیون
عرفی و
مسأله تجدید

عدم آشنایی مدعیان آن با پیش پا افتاده ترین اصول و چاره جویی اقتصادی به شمار می‌رفت. در چنین فضایی، برای اپوزیسیون عرفی ایران در خارج از کشور با توجه به بهبود وضع اقتصادی جامعه و اعتبار رژیم ایران در عرصه جهانی، امکان چندانی باقی نمی‌ماند تا چون گذشته بر فقر یا فحطی و گرسنگی مزمن در جامعه ایران استناد کرده و حقانیت ادعاهای خود را در تکرار این ادعای کهنه شده و اغراق آمیز باز یابد که در روستاهای بلوچستان، کودکان دبستانی از فرط گرسنگی فقط از علف یا هسته خرما تغذیه می‌کنند.

بنیان‌گذاران جنبش دانشجویی، خارج از نسلی می‌آمدند که مبارزات گسترده سال‌های پیش از کودتا را تجربه کرده و ریشه در تلاطمات و نبرد رویاروی جریان‌های اجتماعی داشتند. آنان با خاطره و پشتوانه این تجربه و آگاهی تاریخی به جنبش دانشجویی خارج از کشور پیوسته بودند؛ حال آن‌که نسل جدید اپوزیسیون، فاقد همه این‌ها بود. نسل جوانی که بدون هیچ هویتی، در فضایی پر از استعاره و راز و رمز نضج گرفته و باور شده بود؛ نسلی که یا بی‌خاطره بود یا با خاطره‌ای آغشته به دروغ و تزویر؛ نسلی که یا بی‌پشتوانه بود یا با پشتوانه‌ای که سیاست و تاریخش، سیاست و تاریخ امیدهای واهی و انتظارهای بیهوده بود. موضوع پشتیبانی و حمایت از مبارزه روحانیون و نیروهای مذهبی از همان آغاز شکل‌گیری فعالیت نیروهای عرفی اپوزیسیون در خارج از کشور جریان داشت. اعتراض به دستگیری آیت الله طالقانی و مهدی بازرگان یا اعتراض به کشته شدن آیت الله سعیدی که در جریان برگزاری کنفرانس سرمایه‌دارن آمریکایی در تهران در سال ۱۳۴۹ دست به فعالیت زده و در ۱۵ خرداد همان سال در پی پخش نوار نطق آیت الله خمینی و سخنرانی پیرامون شخصیت وی دستگیر و چندی بعد زیر شکنجه کشته شده بود، نمونه‌هایی از اقدامات جنبش دانشجویی در خارج از کشور بود.

دفاع از حقوق دموکراتیک کسانی که از دیدگاهی مذهبی با رژیم ایران به رویارویی برخاسته بودند، نشان پایبندی نیروهای عرفی به این اصول بود. اما برداشت آنان از هدف‌ها و دورنمای این مبارزات، نشانه آن بود که نیروهای عرفی نه تنها در حوزه سیاست، که گاه در حوزه اندیشه نیز همراه با نیروهای مذهبی گام برداشته و از این منظر به مصاف با حکومت شاه رفته‌اند.

گذشت زمان، شکست قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و قدرت روزافزون دستگاه حاکم این باور را تقویت می‌کرد که نقش نیروهای مذهبی و آیت الله خمینی به عنوان عاملی مؤثر پایان

یافته است. اپوزیسیون عرفی خارج از کشور در این ارزیابی تنها نبود. این باور، قضاوتی عمومی بود که حتی در اندیشه شماری از نزدیک‌ترین رهروان کاروان جنبش اسلامی نیز رسوخ کرده بود. کنفدراسیون هر چند سخن از اتحاد و همبستگی با نیروهای مذهبی می‌گفت، اما با شکست قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ دیگر نقش چندانی برای آنان قائل نبود و بیش از هر چیز در انتظار خیزش جنبش کارگری انقلابی دموکراتیک بود.

اپوزیسیون عرفی و مهم‌ترین تشکیلات آن در خارج از کشور، غرق در مسائلی از این دست، بنا بر همان معیارهای مرسوم در جنبش چپ، روحانیون را به دو جریان ارتجاعی و مترقی تقسیم می‌کرد و با قرار دادن جریان مترقی در صف نیروهای خلق و سپردن نقشی فرعی بدان، تصویری از جامعه ایران ارائه می‌داد که واقع‌بینانه نبود. تصویری که نه بر پایه واقعیت‌های سرسخت اجتماعی، بلکه بر اساس تصوراتی خام و ناپخته شکل گرفته بود. تصوراتی عاریتی که انقلابی دموکراتیک و خلقی نخستین منزلگاه آن بود و ناگذار به انقلابی کارگری چندگامی فاصله داشت.

جنبش دانشجویی خارج از کشور هر چند در دفاع از نیروهای مذهبی از هیچ کوششی فروگذار نکرد و از آیت‌الله خمینی همواره به احترام یاد نمود؛ اما هیچ‌گاه سخنی از جنبش اسلامی او به میان نکشید، چه رسد به آن‌که به بررسی آن بنشیند. آیت‌الله خمینی، آن‌گونه که کنفدراسیون می‌پنداشت، در نهایت قهرمان نبردی نابرابر بود که حماسه‌اش در دفتر تاریخ به ثبت می‌رسید. حماسه‌ای که در پندار کنفدراسیون، شکست قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، خود گواه ناتوانی اندیشه اسلامی در بسیج و سازماندهی توده به شمار می‌رفت. بر چنین زمینه‌ای بود که محتوای پیام کوتاه کنگره سیزده و چهارده آن سازمان به آیت‌الله خمینی پس از سال‌های فترت، حاوی هیچ نکته برجسته‌ای که نشانی از آگاهی آن سازمان به اهمیت جنبش رو به رشد اسلامی و نقش رهبر آن باشد، نبود؛ و این همه، نشانه آن بود که بی‌اعتنایی به نقش آیت‌الله خمینی نه محصول آگاهی کنفدراسیون به تضاد میان تمایلات سازمانی عرفی با باروها و اندیشه رهبر جنبش اسلامی، بلکه نتیجه نادیده انگاردن حرکت اسلامی و چه بسا انکار آن در ایران بود. هر چند که این بی‌اعتنایی بیان واقعیتی دیگر نیز شمرده می‌شد. اپوزیسیون عرفی به رغم این بی‌اعتنایی، گاه با قالب‌های فکری مشترکی با نیروهای اسلامی به مقابله با حکومت ایران برخاست و با معیارهای مشابهی به رخدادهای جامعه نگریست.

● اشاره

نقاد: نجف علی غلامی

در این مقاله در بعضی از موارد پیرامون تأثیرگذاری جنبش دانشجویی در خارج از کشور در روند انقلاب، مطالب غلوآمیز مطرح و در پاره‌ای از موارد اشکالاتی به جنبش دانشجویی گرفته شده که در ذیل اشاره‌ای به آن می‌کنیم:

۱. نویسنده مدعی است «تأثیر این جنبش که تحت رهبری کنفدراسیون دانشجویان فعالیت می‌کرد تا آنجا بود که برخی، یکی از دلایل سقوط سلطنت در ایران را نتیجه اقدامات آن سازمان می‌دانند» اگر چه این نکته غیرقابل انکار است که تمامی نیروهای اجتماعی در روند سرنگونی رژیم پهلوی نقش داشته‌اند، اما بازیگر اصلی در این میدان نیروهای مذهبی به رهبری روحانیت بود، چه این که اگر این نیروها محرک و پویا نبودند، روند حاکم بر تحولات پهلوی به سوی تثبیت پایه‌های نظام سلطنت پیش می‌رفت. نهضت اسلامی با پی‌گیری مبارزات و تحمل رنج‌های فراوان مهم‌ترین نقش را در پیروزی انقلاب اسلامی بر عهده داشت، زیرا در این راستا مهم‌ترین فاکتور در مبارزه بسیج توده‌های مردمی بود که این مهم از عهده هیچ یک از نیروهای مبارز اعم از دانشجویی، کارگری، روشن‌فکری به‌غیر از روحانیت بر نمی‌آمد.

۲. یکی از نکاتی که نویسنده اشاره می‌کند این است که جنبش دانشجویی اسیر تسلط غیرواقعی نیروهای اسلامی بود و همین امر باعث شده بود که در حصار از پیش داوری و حقیقت مطلق گرفتار شود و خود را در چنبره معیارها و ارزش‌های پیش ساخته محبوس نماید. در جواب به این ادعا باید گفت اگر ما بخواهیم یکی از نقاط روشن مبارزات دانشجویی را بیان کنیم همین مورد است، که این جنبش خود را در مقابل سیل عظیم مردم به رهبری روحانیت قرار نداد و مسیر صحیح را انتخاب نمود، زیرا در آن شرایط هیچ کس نقش کلیدی روحانیت به رهبری امام^ع را انکار نمی‌کرد و این اتخاذ موضع نه تنها از نکات منفی تلقی نمی‌گردد، بلکه باید آن را از موارد مثبت به حساب آورد.

۳. نویسنده مدعی است «کنفدراسیون در زمینه‌های بد کج راه رفت مثل نفی هر نوع پیشرفت اقتصادی در واپسین سال‌های حکومت پهلوی دوم، بی‌اهمیت انگاشتن پذیرش حق رأی به زنان» پیرامون بحث پیشرفت اقتصادی در اواخر حکومت پهلوی دوم مطالب فراوان گفته شده است، اما آن چه واقعیت تاریخی آن دوره نشان می‌دهد، چیزی به عنوان پیشرفت اقتصادی در آن دوران ملموس و محسوس نمی‌باشد. با بالا رفتن قیمت نفت و چند برابر شدن آن، سیر ورود کالاهای لوکس و مصرفی به ایران آغاز شد و در شهرهای بزرگ نمادی پوشالی از توسعه و تجد نمایان کرد؛ اما واقعیت جامعه ایران چیز دیگری بود. ۹۰٪ درصد از روستاهای ایران از نعمت برق محروم بودند، روند مهاجرت بی‌رویه روستائیان به شهرها رو به مضاعف بود، درآمد سرانه ملی، رشد واقعی نداشت و ثروت

عمومی متعلق به خانواده هزار فامیل پهلوی بود. پایه‌های عدالت اجتماعی به شدت ویران بود. از این رو تلقی جنبش دانشجویی از نبود پیشرفت اقتصادی، برداشت صحیحی بوده است و نباید به آن خرده گرفت و همچنین اعطای حق رأی به زنان، اگر کسی این مانور سیاسی رژیم پهلوی را در راستای حمایت از حقوق زنان و دفاع از دموکراسی قبول نماید، به یقین دچار اشتباه فاحشی شده است. اصولاً رژیم و شخص محمدرضا پهلوی اعتقادی به فرآیند دموکراسی نداشت و برگزاری انتخابات صوری و تشریفاتی بهترین دلیل بر این مدعی است، رژیم سعی داشت با ترفند اعطای حق رأی به زنان اولاً یک وجه مثبت از خود بروز دهد و ثانیاً زنان را به ورطه فساد و تباهی بکشاند، که در این زمینه تا حدودی موفق شد؛ لذا این مساله مورد مخالفت نیروهای مذهبی هم قرار گرفت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی